

بررسی روند دولت- ملت سازی در افغانستان و موانع پیش رو

عبدالرضا فرجی راد

استادیار ژئوپلیتیک دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

محمد درخور

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، گروه جغرافیا، تهران، ایران

سید هادی ساداتی

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبائی تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۶

چکیده

جنگ‌های خونین در عرصه افغانستان، نتوانست بن بست‌های موجود در صحنه سیاسی و نظامی را باز کند و به این ترتیب زمینه برای ظهور طالبان مهیا گشت. در اواخر سال ۱۹۹۴م گروه طالبان اعلام موجودیت نمود و حدود یک سال بعد از آن، استان هرات و بالاخره در سال ۱۹۹۵م کابل به دست طالبان افتاد. با ورود طالبان به شهر کابل، دانشگاه این شهر تعطیل، دختران و زنان از ورود به خیابان‌ها و آموزش و اشتغال منع شدند و تلویزیون کابل، تعطیل و رسماً فعالیت آن‌ها حرام اعلام شد و سینماها و مراکز فرهنگی نیز به آتش کشیده شد.

عملکرد نادرست طالبان و اعتراضات جهانی در کنار اهداف آمریکا در منطقه سبب شد تا تصمیم آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با تهاجم نظامی به افغانستان عملی گردد. این جنگ پس از ۹ سال علی‌رغم پیروزی ظاهری و اشغال این کشور هم‌چنان در سال ۲۰۱۰ نیز با تغییر دولت در کاخ سفید ادامه دارد و موجب تحولات جدید در ژئوپلیتیک افغانستان گردید. از خصوصیات این تحولات حضور نیروهای ناتو، طولانی شدن جنگ، عدم سرکوبی قابل قبول طالبان، ناامنی و نشر تروریسم در پاکستان، از میدان خارج شدن مجاهدین و روی کار آمدن افغان‌های غرب‌گرا شد. اما همچنان شاهد عدم شکل‌گیری دولت-ملت و ناامنی در افغانستان هستیم.

مجموعه تحولات فوق باعث شد تا پروسه ایجاد دولت ملت هیچگاه در افغانستان نتواند روندی جدی به خود گیرد و مجموعه مشکلات کنونی در این کشور باعث شود همچنان نظام قبایلی به عنصر تعیین کننده در کنش سیاسی افغان‌ها قرار داشته باشد

واژه‌های کلیدی: دولت-ملت، افغانستان، دموکراسی، انتخابات، طالبان، آمریکا.

مقدمه

با سرنگونی طالبان، روند جدیدی در افغانستان شکل گرفت که به کلی متفاوت از دوره‌های قبل محسوب می‌شود. حضور نیروهای بین‌المللی و نظامیان آمریکا و شعار دموکراسی و حاکمیت مردم اولین چیزی بود که در اوایل این دوره، هم از سوی کشورهای خارجی و هم از سوی نیروهای داخلی مخالف طالبان مطرح شد. این شعارها در شکل‌گیری نظام سیاسی جدید افغانستان امری جدید به شمار آمد و از این رو مقبول افتاد؛ زیرا از زمان استقلال افغانستان در اواسط قرن هجدهم، هیچ دولتی در این کشور با اداره مستقیم عموم مردم به وجود نیامده بود.

طرح جدید نظام سیاسی در ظاهر، یک نظام دموکراتیک بود که با سپری شدن یک دوره پنج ساله و طی شدن مراحل نظام‌سازی همانند انتخابات لویه جرگه یا اجلاس بزرگ ملی برای مشروعیت تاسیس نظام جدید تدوین قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، تقویت و تأیید شد. با وجود این، شکی نیست که ابهامات و مشکلات زیادی در ارتباط با ساختار و ماهیت نظام سیاسی این کشور می‌تواند مطرح باشند؛ مشکلات گوناگون فرهنگی، امنیتی، اجتماعی، اقتصادی و به طور کلی، عدم اطمینان از ثبات سیاسی هنوز هم در این کشور، مسئله اصلی به شمار می‌آیند. این گونه مسائل نشانه‌های روشنی از تردیدها و ناباوری‌ها نسبت به روند جدید و ایجاد نظام دموکراتیک واقعی در افغانستان هستند.

این مسائل موجب شدند که در محافل گوناگون فرهنگی و سیاسی، این مسئله به نحو اساسی تری مطرح شود. در یک نگرش آکادمیک، این تردیدها می‌تواند در قالب سؤال از ساختار و ماهیت نظام سیاسی کنونی و به خصوص روند دموکراسی‌سازی در این کشور خودنمایی کنند.

چارچوب نظری

گذر از دوران سیاسی به دوران سیاسی دیگر، گذری است که تعاریف ویژه‌ای را می‌طلبد. از دیدگاه جغرافیای سیاسی، اگر دوران نقش آفرینی کشورها در نظام جهانی در چارچوب ملت و حکومت ملی داشتن، توأم با شکل کلی ژئوپلیتیک جهانی که میان دو قطب ایدئولوژیک تقسیم می‌شد، بارزهای «دوران مدرن» شمرده شوند، جهان ژئوپلیتیک در سرآغاز قرن بیست و یکم، بی‌تردید، وارد دوران تازه‌ای با ویژگی‌های ژئوپلیتیک تازه می‌شود که شاید نوید دهنده فرآمدن دوران «پست مدرن» باشد. آغاز دگرگونی در نظام جهانی قرن بیستم توأم با نشانه‌هایی از پایان گرفتن دوران مدرن است (مجتهد زاده، ۱۳۸۱: ۲۴۶).

فرآیندهای جهانی شدن، منطقه‌گرایی و تجزیه ژئوپلیتیکی به صورت چالش‌های نوین برای ژئوپلیتیک ظاهر شده‌اند. برتری حکومت ملی در پیوستگی با سیستم بین‌المللی به چالش کشیده شده و نقش و کارکرد دولت‌ها به عنوان نهادها و الگوهای دولتی به دنبال یک سلسله توسعه‌ها متحول شده است. رشد سازمان‌ها، آژانس‌ها، و شرکت‌های چند ملیتی توانایی دولت را برای تنظیم و تصویب قوانین به چالش کشانده است. نخبگان دولتی و مدیران اقتصادی مجبور به اجرای برنامه‌هایی شده‌اند که با نیازهای بازارهای پولی بین‌المللی، تعهدات بین‌المللی و جریان سرمایه سازگار باشد. (دادس، ۱۳۸۴: ۵۸).

با ورود جهان به قرن ۲۱ که عملاً در سال ۱۹۸۹ آغاز شد قلمروهای ژئواستراتژیکی در جهان که تا آن زمان از هم مجزا و شناخته شده بودند در یکدیگر فرو رفته و به عبارتی ترکیب گردیدند و نظام بین‌الملل اکنون در یک حالت گذار به سر می‌برد ویژگی مهم آن، عدم مشخص بودن وظایف یا مسئولیت‌هاست که عامل بروز بسیاری از بحران‌های جهانی نیز از همین امر نشات می‌گیرد (عزتی، ۱۳۸۸).

بنابراین نظام متحول بین‌الملل و قدرت‌های موجود در جهان در پی گسترش قلمرو ژئواستراتژیکی خود در وضعیت موجود جهان هستند تا دوباره شاهد تجزیه قلمروها در نظام جدید باشیم. به همین علت به دنبال حضور در مناطق مختلف و مرتبط با این تفکر بوده تا منافع جهانی خود را تامین نمایند. از آنجا که عوامل ژئوپلیتیک مظلوف در قلمروهای ژئواستراتژیکی هستند (پیشین) تحولات جدید را می‌توان ژئوپلیتیک نوین در نظام بین‌الملل دانست که بسیاری از کشورها نیز به تبع آن شرایط ژئوپلیتیک خود را متحول نموده‌اند و از جمله دگرگونی‌های افغانستان که بعد از سرنگونی طالبان و تشکیل دولت ملی به سمت شرایط جدید توأم با

تحولات تاثیر گذار حرکت می کند را می توان اشاره کرد. (عزتی:۲۰۸۸) امروزه آمریکا، ناتو و غرب به دنبال این هستند و اعتقادشان بر این است که باید با گروه طالبان نیز در دولت جدید تعامل داشت و آن ها را در حکومت افغانستان شریک کرد. (فرجی راد، ۱۳۸۹) تا پروسه دولت-ملت سازی در افغانستان طی شود.

روش تحقیق

در این تحقیق از روش توصیفی- تبیینی با روش گردآوری کتابخانه ای و فیش برداری از این منابع و استفاده از منابع اینترنتی شامل اسناد و مقالات موجود در آرشیو مجلات معتبر تهیه گردیده است. سوال اصلی در این تحقیق این است که "با توجه به اهداف حمله آمریکا و شرایط جدید ژئوپلیتیکی در افغانستان روند دولت-ملت سازی در این کشور چگونه شکل گرفته و پیش می رود؟" در جواب این پرسش فرضیه تحقیق بر این مبنا استوار است که "روند شکل گیری دولت ملت در افغانستان تحت تاثیر استقامت جامعه در برابر وضعیت پیش رو به پروسه ای معیوب تبدیل شده است".

اجلاس بن و روند جدید سیاسی افغانستان پس از طالبان

روند جدید سیاسی افغانستان پس از انهدام برج های تجارت جهانی نیویورک و حملات نظامی آمریکا به افغانستان به وجود آمد. در همین حین و همزمان با سرنگونی طالبان، با وساطت سازمان های بین المللی و کشورهای ذی نقش در بحران افغانستان، اجلاسی از سوی طرف های سیاسی افغانستان در بن آلمان شکل گرفت. این اجلاس در نهایت، به موافقت نامه بن منجر شد که همانند اصل برگزاری اجلاس، از سوی سازمان های بین المللی، کشورهای قدرتمند جهانی و کشورهای همسایه، مورد حمایت و تأیید بود. در این معاهده، تمامی بازیگران سیاسی موثر افغانستان متعهد شدند فرآیند جدید نظام سیاسی این کشور را با نظارت سازمان ملل و تامین مشارکت فراگیر همه اقوام و گروه های سیاسی به انجام رسد و هر کدام همکاری لازم را در این زمینه به عمل آورند. موافقت نامه بن تمام مراحل شکل گیری نهادها و مراحل تاسیس نظام سیاسی جدید افغانستان را بر مبنای اصول دموکراسی، انتخابات عمومی و آزاد و مشارکت متناسب تمامی اقوام و گروه های سیاسی افغانستان در برداشت. بدین روی، این موافقت نامه آغاز شکل نوینی از حکومت ملی و مردمی در افغانستان به شمار می آید. (Robin, 2004 PP: 5-19)

برگزاری لویه جرگه اقوام یا مجلس بزرگ قومی از طریق انتخابات عمومی دو مرحله‌ای پیش‌بینی شده بود. در مرحله بعد، برگزاری انتخابات دو مرحله‌ای لویه جرگه قانون اساسی و در نهایت، انتخابات عمومی و مستقیم ریاست جمهوری و مجلس بیانگر شروع روند دموکراسی‌سازی در افغانستان بود. (Noelle, 2002, p:47)

بسیاری از صاحب‌نظران افغانستان معتقدند: شرایط جدید افغانستان پس از معاهده بن سرآغاز فصل جدید و متفاوتی در تاریخ این کشور است. از این رو، از نظر حاکمیت مردمی و توجه به ارزش‌های دموکراتیک، این دوره را به دوره‌ای متمایز در تاریخ افغانستان تبدیل نموده است. نقطه تمایز بعدی این دوره تعامل گسترده افغانستان با کشورها و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. بدین روی، در ادبیات سیاسی و فرهنگی آن‌ها، شرایط جدید این کشور به افغانستان نوین نام‌گذاری شده است. شرایط جدید با سرنگونی حکومت استبدادی و فرقه‌ای طالبان، اولین مرحله از گذار به دموکراسی را آغاز کرد. در این مرحله، شرایطی به وجود آمد که حکومت طالبان در نتیجه قیام‌های مردمی فرو پاشید. در این زمینه، همکاری نیروهای بین‌المللی نیز کاملاً مشهود بود.

روند جدید دموکراسی‌سازی با شکل‌گیری نظام جدید تدوام یافت که برگزاری اولین لویه جرگه برای تاسیس نظام، سرآغاز این روند بود. در اولین لویه جرگه افغانستان، ریاست جمهوری حامد کرزای مورد تأیید قرار گرفت و تمامی وزرای او به رای گذاشته شدند (Goodson, 2005, P:30) و فرآیندهای بعدی تشکیل نظام نیز مورد بحث قرار گرفت و درباره آن‌ها تصمیم‌گیری شد. برگزاری لویه جرگه یا مجلس بزرگان اقوام، درسنت سیاسی و اجتماعی افغانستان، یک اقدام مردمی برای شکل‌گیری نظام سیاسی محسوب می‌شود. البته در ماهیت واقعی این مجلس اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن را همانند مجلس موسسان و برخی دیگر متفاوت از آن ارزیابی می‌کردند. آقای گودسن محقق در زمینه مسائل افغانستان معتقد است: لویه جرگه ملی تفاوت‌های آشکاری با مجلس موسسان دارد؛ زیرا لویه جرگه در سنت و تاریخ سیاسی افغانستان، یک مجلس قومی - قبیله‌ای خاص پشتون‌ها به حساب می‌آید، سپس به آن بعد سیاسی و ملی داده شد. (see: Goodson, 2003, p: 82-99)

موافقت‌نامه بن اساس دوره جدید سیاسی و نقطه شروع شکل‌گیری نظام سیاسی کنونی افغانستان به حساب می‌آید. این دوره پس از "اجلاس بن" و برگزاری لویه جرگه مراحل گوناگونی را طی کرد.

دولت- ملت در ژئوپلتیک جدید افغانستان

در تعاریف کلاسیک دولت- ملت را می‌توان به کلیتی از یک مفهوم جغرافیایی سیاسی دانست که در آن تلفیق جغرافیا در گستره مرزی مشخص با مردمی که سابقه حضور در آن سرزمین را دارا بوده و سپس از بعد سیاسی به مرحله تشکیل نهادهای حکومتی و مدیریت آن رسیده باشند و در نهایت این مدیریت در قالب سازمان یا Government دارای حاکمیت می‌شود. این مفهوم از قرون ۱۶ و ۱۷ شروع به شکل‌گیری کرد که البته وجود زیربناهایی منجر به این پدیده سیاسی شده است. این پدیده در ژئوپلتیک نوین افغانستان نیز از جایگاه مهمی برخوردار است. اولین دلیل بستر ساز دولت-ملت مسئله تضعیف امپراطوری مقدس روم، به عنوان یک مکتب سیاسی که وحدتی سیاسی را در عین تفرق جغرافیایی در اروپا ایجاد نموده بود. دوم ظهور تغییرات اجتماعی علی‌الخصوص در شهرها بود که در این رابطه می‌توان به تقویت بنیه اقتصادی شهرها، رشد تولیدات علی‌الخصوص در حوزه کشاورزی و همچنین روی آوردن به تجارت و آشنایی با دیگر فرهنگ‌ها، سومین مورد شروع دوره‌ای از حکومت سلسله‌های قدرتمند در چارچوب مرزهای قومیتی اروپا و چهارم کوشش خود این کشورهای سلطنتی در از بین بردن فاصله‌های تجاری بین خود که منجر به تحول اقتصادی شد. این تغییرات در حوزه اجتماعی اروپا رخ داد اما در دیگر مناطق همچون خاورمیانه و شرق آسیا نیز ایجاد شد و لذا از لحاظ تحول تاریخی گسستگی از همین نقطه تاریخی بین شرق و غرب شکل گرفت (عالم، ۱۳۸۰).

همان‌طور که ذکر گردید دولت- ملت چهار عنصر اساسی دارد که عوامل وجودی این مفهوم در یک گستره سیاسی است. در ادامه این شرایط در افغانستان امروز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

عناصر دولت- ملت و بسترهای شکست آن در افغانستان

سرزمین

سرزمین گستره آبی و خاکی است که به وسیله دولت- ملت تحت حاکمیت قرار دارد. مفهوم دولت- ملت بدون وجود سرزمین بعد معنایی خود را از دست می‌دهد. برخی متخصصان پا را فراتر گذاشته و واژه رفتار سرزمینی را نیز بر حوزه رفتار اجتماعی اطلاق نموده‌اند چرا که به عقیده آن‌ها مفهوم مرز یک شاخص هویتی است که همزاد با انسان و حتی با حیوان است. مسئله تقدم سرزمین بر مفهوم دولت- ملت را نیز مطرح می‌کنند. در علم ژئوپلتیک نیز افرادی مانند

اسپایکمن مسئله تقدم ماهیت جغرافیایی سیاست را بر سیاست به عنوان محصول تفکر انسان باور دارند و این در حالیست که این رویکرد را باید به تعیین کنندگی جغرافیا تعبیر کنیم. تعیین کنندگی که حاصل تعامل برخورد انسان با جبر جغرافیایی است. به زبان ساده تر تا سرزمین نباشد و جغرافیایی مشخص به عنوان بستر فعالیت بشری وجود نداشته باشد کنش سیاسی فعلیت نمی یابد و اصولاً مقتضیات طبیعی بشر ظرف تکامل او در طول تاریخ گردید. بنابراین آشکار است که عنصر جغرافیا از اهمیت بالایی در عرصه سیاست برخوردار بوده و در قالب سرزمین از عناصر اصلی پدیده دولت-ملت می باشد.

از زاویه ای دیگر یکی از عناصر قدرت ملی کشورها را جغرافیا تشکیل می دهد. شکل بندی های جغرافیایی، چگونگی استقرار گروه های اجتماعی و همچنین مکانیسم بهره گیری از جغرافیا در مقابله با تهدیدات می تواند در زمره عوامل قدرت ملی محسوب شود. انعکاس عوامل جغرافیایی را می توان در زندگی اجتماعی، روابط سیاسی و الگوهای رفتار بین المللی مشاهده کرد. واقعیت های محیط اجتماعی در پیوند با شاخص های جغرافیایی منطقه ای و بین المللی آن کشور، جلوه هایی از ژئوپلیتیک پیچیده و پرتنشی را منعکس می سازد. هریک از شاخص های جغرافیایی افغانستان می تواند بر ساختار اجتماعی و کنش سیاسی شهروندان آن کشور تاثیر گذارد. در شرایط موجود افغانستان دارای ویژگی هایی بارزی است. افغانستان کشوری محاط در خشکی است. این کشور در جنوب خود با مناطق قبایل نشین پاکستان هم مرز است که یکی از قانون های صدور نامنی به این کشور محسوب می شود و به دلیل پیوندهای مردمی با این منطقه عملاً کنترلی بر این مراودات ندارد. از طرف دیگر در مناطق شمالی نیز مرزهای این کشور با ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان نیز به دلیل عدم وجود زیرساخت های مناسب عملاً نظارت دولت آن ها را در بر نمی گیرد. در مرزهای غربی نیز تنها در قسمت های شمالی فرصت هایی برای این کشور وجود دارد و دیگر مناطق در کران های غربی مرز با ایران بیابان های لم یزرع می باشد. در این میان این مسئله کارکردی دو گانه را برای افغانستان دارد. چرا که افغانستان از یک طرف از ادعاهای ارضی که می تواند خطری برای یک دولت ملت باشد را ندارد و از طرف دیگر این ویژگی ها مشکلاتی را برای طی فرایند توسعه به عنوان بستر ساز حل معضلات دولت-ملت سازی ایجاد نموده است که از همه مهم تر محصور بودن در خشکی بیشترین تاثیر را بر این ویژگی گذارده است. موقعیت چنین کشوری در صورت داشتن روابط حسن همجواری با کشورهای همسایه مطلوب است؛ اما بحران های منطقه ای و تضادهای محیطی، شکل کاملاً متفاوتی از تنش و روابط را به وجود آورده است (بالممر، ۱۳۸۰، ص: ۳۵).

جمعیت

افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی همواره منقسم بین سه قدرت ایران، هند و ترکستان بوده و عملاً هویت مستقلی از خود نداشته و به عنوان سرحد این سه قدرت شناخته می‌شده است. به دلیل گستردگی سرحد درمقایسه با مرز و وابسته بودن سرحد به قدرت کشور صاحب آن (مجتهدزاده، ۱۳۷۶: صص ۳۴-۴۵) افغانستان حتی هویت اولیه‌ای نیز به عنوان یکی از استان‌های ایران یا هند یا ترکستان نداشته است. تنها هرات به نوعی خود را یکی از ولایات ایران می‌دانست و روایات تاریخی نیز این مطلب را ثابت می‌کنند (پرتو، ۱۳۸۸: صص ۱۴-۲۳)

ماهیت هویتی افغانستان به سبب قوه قهریه اکثریت پشتون و ضعف حکومت مرکزی در ایران و رقابت قدرت‌های بزرگ شکل گرفته و همه گروه‌های مردم در شکل‌گیری آن نقش نداشته‌اند. عملاً تجربه جمعی با هم بودن در قالب یک هویت مشترک در یک پروسه تاریخی تحت عنوان افغانی بودن شکل نگرفت به همین خاطر سه قومیتی که در این فرآیند تبدیل به یک کشور شدند یعنی پشتون، فارس و ازبک (و زیر گروه‌های آن‌ها) هیچ‌گاه به اهم زندگی مشترکی نداشته‌اند و هم اکنون پس از ۲۵۰ سال از تشکیل این کشور در پایتخت افغانستان محلات از لحاظ نژادی جدای از هم هستند.

در افغانستان علاوه بر چهار گروه عمده قومی، پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک، ده‌ها خرده گروه دیگر وجود دارد که در محیط‌های خاصی تمرکز دارند. پشتون‌ها عمدتاً در شرق و جنوب زندگی می‌کنند؛ تاجیک‌ها در ولایت‌های شمالی و نیز بخشی در غرب کشور سکونت دارند، هزاره‌ها عمدتاً در مرکز و ولایت‌های مرکزی به نام "هزاره جات" تمرکز دارند و ازبک‌ها در برخی از ولایت‌های شمال مثل جوزجان، سمنگان، فاریاب و سرپل اکثریت دارند. سایر خرده گروه‌های قومی مثل ترکمن‌ها، ایماق‌ها، قزلباش‌ها، قرقیزها و نورستانی‌ها در محیط‌های مخصوص و تفکیک شده‌ای زندگی می‌کنند.

محیط مجزا و مرزبندی شده، ساکنین خود را با روحیات، باورها و خصلت‌های محیطی ویژه‌ای پرورش و سازگاری داده است که این ویژگی‌ها عمدتاً صورت و سیرت متفاوتی از همدیگر پیدا می‌کند. ساکنین یک محیط، تحت تأثیر فشارها، خصوصیات و آموخته‌های محیطی، رفتارها و باورهایی را کسب نموده‌اند که متأثر از شرایط اکولوژیک همان محیط است. تأثیرات متفاوتی که محیط‌های مجزا در شخصیت روحی، رفتار و تربیت اجتماعی، ذهنی ساکنین خود القا و ایجاد کرده، نوعی تفاوت و گاه تعارضی را در شیوه و کیفیت زندگی اجتماعی

و آداب قبیله‌ای، هنجارها، تجربیات و ارزش‌های عشیره‌ای به وجود آورده است که در موارد ذیل تجلی پیدا کرده است:

بیگانگی روحی، عاطفی و تفاوت فرهنگی، رفتاری ساکنان محیط‌های مختلف با یکدیگر، مثل قندهار با بامیان، هرات و پکتیا، بدخشان و فاریاب؛ روحیه درونگرایی قومی-محیطی میان ساکنان مناطق مجزا را تشدید نموده است؛ احساس نا امنی متقابل از جانب ساکنین محیط‌های پیرامون؛ گسترش و بی اعتمادی پایدار در نتیجه عدم تشابه خصلت‌های محیطی و فقدان تعامل بین قومی؛ و واکنش درمقابل هنجارها، نمادها و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی قبایل دیگر.

طبیعت محصور و کوهستانی و زندگی روستایی، به طور طبیعی روح خشونت، معارضه، عدم خویشن‌داری، عدم انعطاف و کینه‌جویی را در میان مردمان و اقوام افغانستان موجب شده است. گاهی اتفاق افتاده که مثلاً یک بامیانی در سفر به پکتیا دچار ترس و دلهره شدید گردد و مورد تحقیر و تهدید واقع شود. با این وجود، توانمندی ناسازگاری مانند یک آتشفشان خاموش ولی فعال همواره در مقابل افراد و اقوام کشور وجود داشته و بهانه‌ای نیاز داشته تا به گونه گسترده مشتعل گردد. (واعظی، ۱۳۸۱، ۷۱)

الف: ساخت قبیله‌ای

ساخت قومی در افغانستان به گونه‌ای تنظیم شده که از نظر عملی و ذهنی، راه اعتماد، همگویی و خویشن‌داری متقابل را مخدوش و مغشوش ساخته است. این وضعیت، سازمان قبیله‌ای را از نظر بافت دچار تفاوت‌ها و تعارضات متنوع هویتی نموده که عموماً در سطوح ناهمگنی طبقه بندی می‌شود. سطوح چندگانه هویتی با همه ویژگی‌های نامتجانسی که در تعادل اجتماعی بروز می‌دهد، در سرنوشت ملی چند نوع تأثیر مشترک برجای گذاشته‌اند:

نظام قبیله‌ای در افغانستان، نظام بسته و خود محور است. خصوصیت این نظام، فراقنی و درون‌گرایی می‌باشد که پرده‌ای از بی اعتمادی را نسبت به محیط بیرونی، در ذهن و بینش جامعه اشاعه می‌دهد. پیوستگی غریزی افراد یک قبیله و روابط درونی یک محیط زیستی مشترک، نوعی سلسله مراتب و قشربندی‌های ثابت اجتماعی در داخل سازمان قبیله‌ای ایجاد کرده که عملاً ارتباط و تبادل آموزه‌ها را مابین پیروان و بستگان قبایل بسته است.

وجود و شیوع "عصبیت" ناخود آگاه در قبایل راه تعامل اجتماعی-فرهنگی را میان اقوام بسته است. تعصب به صورت یک "روح جمعی" در قبیله درآمده که نوع روابط، خویشاوندی، بینش و سلیقه و چگونگی "تفکر جمعی" قبیله را تعیین می‌کند و به عنوان یک آموزه

فیزیولوژیک، عنصر مهمی از عناصر جامعه‌پذیری در تربیت روحی و پردازش ذهنی افراد قبیله به شمار می‌رود. شدت این پدیده در ضمیر همه گروه‌های قومی نهادینه شده، اما پشتون‌ها به دلیل تابو‌سازی نمادهای قومی و هزاره‌ها به دلیل علایق غلوآمیز مذهبی، تعلق پر رنگ‌تری از این رهگذر نشان داده‌اند. تعصب گاهی به صورت دل‌بستگی بسیار شدید به سرحد "فداشدن" در راه دل‌بستگی‌ها و پندارهای قومی، گاهی در هیأت جنون مذهبی، گاه به شکل سمبل‌سازی زبانی و در مقاطعی به جامه حزب پرستی افراط‌گرایانه ظهور کرده است.

زندگی روستایی با فرهنگ، آداب، هنجارها و باورها و سنت‌های قبیله‌ای که در هر قبیله‌ای متفاوت است، مقاومت سرسختانه‌ای را در برابر فرآورده‌های مدرن بروز می‌دهد. علاوه بر این، تفاوت آئین‌ها و نمادهای قومی در کنش‌های اجتماعی، به دلیل برنتابیدن عناصر نامشابه یکدیگر، به چالش درمی‌افتند. بنابراین، فرهنگ قبیله‌ای از یکسو با نشانه‌های زندگی مدرن در تقابل است و از سوی دیگر با ممیزه‌های فرهنگ میان قومی در تعارض. فرآیند عینی این روند، قایم شدن بحران ذهنی و بروز رفتارهای ناهنجار در تعادل ملی بوده است.

فقدان شناخت، فهم و علاقه همگانی و متقابل در جهت بازیابی مشترکات ملی و عدم توافق بر تعریف منافع ملی، امکان و اعتبار ملت‌سازی و تلفیق هویت‌های قومی به «هویت ملی» را کم‌رنگ ساخته است.

ب: هویت‌های زبانی

زبان یکی از عناصر پایه‌ای هویت ملی به شمار می‌رود، که با کارکردهای چند وجهی خود جامعه ملی را هم سطح و هم شأن نموده و مفاهیم و علایق مشترک را پرورش می‌دهد. در افغانستان اما، زبان به عنوان مدل گسستگی و بیگانگی اقوام و اتباع کشور عمل کرده است. بدین معنی که تعدد زبانی موجود در جامعه، به چندگانگی ملی منجر شده و زبان‌های متفاوت نماد تشخیص و تمایز قومی و گاهی حتی نشانه تعصب نژادی شناخته شده است. در افغانستان دو زبان اصلی و رسمی وجود دارد که به مثابه دو معیار تفکیک فرهنگی در عرصه ملی نقش ایفا کرده‌اند: "پشتو" زبانی است که قوم پشتون را از سایر اقوام متمایز می‌کند و عنصر مهم پیوستگی فرهنگی - قومی و عامل مؤثر تمایز و تفوق سیاسی جامعه پشتون قرار گرفته است. "فارسی" زبان مادری دو قوم بزرگ تاجیک و هزاره می‌باشد اما اکثریت مطلق مردم افغانستان با آن صحبت می‌کنند.

سیاست خصمانه بسیاری از حاکمان کشور نسبت به زبان فارسی با وجود رسمی بودن آن به گسترش و تشدید حساسیت‌های زبانی منجر شده است. ترجیح قایل شدن زبان پشتو به فارسی در مراکز آموزشی، اداری و فرهنگی از یکسو به تضعیف حوزه تأثیر این میراث تاریخی منجر شده و از سوی دیگر، تنش و تقابل اجتماعی-فرهنگی را میان فارسی زبان‌ها و پشتو زبان‌های هموطن دامن زده است. مشکل قطب بندی‌های زبانی در همین موضوع ختم و خلاصه نمی‌شود. علاوه بر زبان‌های یاد شده، به تعداد تنوع قومی، گونه‌های زبانی و لهجه‌های محلی نیز در افغانستان وجود دارد: ازبکی، ترکمنی، ایماقی، قرقیزی، پشه‌ای، نورستانی و بیش از پنجاه زبان و لهجه دیگر در میان اقوام و طوایف مختلف کشور رایج است که به تعداد دارندگان این زبان‌ها، گاهی تعلق و حتی تعصب نیز گسترده شده است.

چالش‌های مذهبی

دلیل بعدی که منجر به عدم تشکیل دولت ملت شد مسئله مذهب بوده است. مذهب در افغانستان احتمالاً به این دلیل بوده که این کشور در مرز شرقی جهان اسلام قرار داشته و عنصری بارز برای ایجاد یک هویت محسوب شده و تبلور آن در زندگی مردم بیشتر از هر عامل دیگری نمایان‌تر است. این عامل وقتی که با تفرق قومی همپوشی پیدا می‌کند، یعنی هر قوم مذهب خاص نیز داشته باشد نتیجه آن تشدید اختلافات قومی می‌گردد که تنها در مزار شریف در زمان ورود طالبان منجر به قتل ۶۰۰۰ نفر و مفقود شدن ۱۵۰۰۰ نفر می‌گردد (هایمن، ۱۳۷۷:ص ۱۷)

شاید هیچ عنصری را به اندازه مذهب نتوان تأثیر گذار و تعیین کننده در مناسبات اجتماعی-قومی افغانستان بر شمرد. مذهب از آنجا که در عمق اعتقادات و باورهای مردم افغانستان وجود دارد، در روح و سطوح سنت‌ها و آئین‌های قبیله‌ای نفوذ نموده است. پابندی احساسی به مذهب و درآمیختگی با سنت‌های قبیله‌ای، روح جمعی قبایل را در افغانستان حیات و رونق بخشیده است. فرو افتادگی در سنت‌ها و دلبستگی به مذهب ظرفیت ذهنی قبایل را در جهت گشایش عقلانیت و توانایی خرد جمعی محدود نموده و به ظهور و شیوع "عصبیت" در ضمیر ناخودآگاه جمعی میدان داده است. دو مذهب بزرگ تسنن و تشیع که با ریز فرقه‌های خود نودو هشت درصد از مردم افغانستان را پوشش داده‌اند، نوعی "مرز" های الزام آور و جداکننده میان پیروان این دو مذهب ترسیم نموده‌اند. دو سوم جمعیت کشور را اهل سنت و حدود یک سوم دیگر را

شیعیان تشکیل می‌دهند. پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها عمده‌ترین گروه‌های قومی‌ای هستند که پیرو اهل سنتاند؛ هزاره‌ها و قزلباش‌ها عمده‌ترین پیروان مذهب شیعه شناخته شده‌اند.

حافظه تاریخی جامعه افغانستان، تعارضات فردی و جمعی متواتری را به خاطر تعلقات و تمایلات مذهبی به یاد دارد. این تعارضات گاه به رویارویی‌های خونینی منجر شده است. هرچند که در گسترش این روند، منافع و اهداف سیاسی تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است اما زمینه‌ها و انگیزه‌های تقویت شده ذهنی جامعه شدیداً مذهبی، به طور گسترده فرصت رویارویی‌های مه‌آلوده را میان پیروان مذاهب رقیب فراهم کرده است. برای مثال اعلام این شعار که «زنان و شیعیان حق شرکت در انتخابات آینده افغانستان را ندارند» از جانب مولوی محمدیونس خالص (از رهبران سیاسی-مذهبی) و در ادامه آن مشارکت ندادن گروه‌های شیعه در ترکیب دولت موقتی که از طرف گروه‌های جهادی موسوم به «هفتگانه» در ژوئن ۱۹۸۸ در پیشاور تشکیل شد، با همین فرضیه قابل مطالعه است.

جنگ‌های خونینی که میان نیروهای اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرحمن رسول سیاف و حزب وحدت اسلامی به زعامت عبدالعلی مزاری بین سال‌های ۹۴-۱۹۹۲ در کابل اتفاق افتاد و مهم‌تر از آن، کُشتارهای فجیعی که از طرف گروه طالبان علیه هزاره‌ها با انگیزه‌های واضح مذهبی جاری گردید، نشانه بحران عمیقی است که تعلقات و به تعبیر بهتر، عصبیت مذهبی در تعادل ملی ایجاد کرده است.

حکومت و حاکمیت

افغانستان در محور برنامه ریزی‌های پنتاگون برای جنگ بلند مدت قرار دارد. این منطقه همچنانکه الیزابت ویشنیک از اعضای کالج جنگ ارتش آمریکا در مرکز تحقیقات استراتژیک اشاره می‌کند: جلوگیری از تسلط قدرت‌های متخاصم در این منطقه محوری و حفظ توازن قوای با ثبات، دسترسی به بازارهای عمده و منابع خام استراتژیک، حذف تهدیدات بالقوه زمینی از دولت‌های ضعیف و سرزمین‌های بدون حاکمیت، جلوگیری از تولید تسلیحات توسط بازیگران فرو ملی، حفظ اتحادها و ائتلاف‌ها و آماده شدن برای بحران‌های غیر منتظره و غیر قابل پیش بینی مورد توجه می‌باشد. (Bromly, 2007, P:22)

عدم شکل‌گیری پروسه ملت‌سازی تبعاتی را در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر نیز داشته که بارزترین آن مسئله استمرار قوت جامعه در برابر ضعف دولت است که نمونه آن عدم توانایی در

سرکوب قطعی طالبان به دلیل حمایت پشتون‌ها از آن‌ها، طرد گروه‌های قومی غیر پشتون از قدرت و غیره است که از قبل آن امنیت ملی ایران نیز به اشکال متفاوت تحت تأثیر قرار گرفته است.

حاکمیت همواره در افغانستان به دلیل این که جامعه در برابر دولت از قدرت بیشتری برخوردار بوده است مورد تجاوز اقوام و گروه‌های فرو سرزمینی قرار داشته است. پیشرفت و توسعه جهانی نیز نتوانسته تغییراتی را در ساخت اجتماعی افغانستان ایجاد نماید. دولت در این کشور با حفره‌ای حاکمیتی روبرو می‌باشد.

عدم توسعه نیز به نوبه خود باعث افزایش این حفره‌های حاکمیتی گردیده است. عدم زیرساخت‌ها منجر به این شده که دولت قادر به حضور مناسب و به موقع در اعمال حاکمیت در مناطق مختلف را نداشته باشد. علاوه بر این مسئله حاکمیت فصلی نیز باید مورد توجه قرار گیرد چرا که در این کشور عملاً نیمی از سرزمین به دلیل صعب العبور بودن تنها در تعدادی از ماه‌ها به آن‌ها دسترسی وجود دارد. عوامل دیگری نیز به این مسئله دامن زده است که مهم‌ترین آن‌ها مسئله مواد مخدر است.

الف: مواد مخدر، مانعی در برابر دولت-ملت سازی

تولید مواد مخدر یکی از مشکلات تاریخی افغانستان بوده که مسبب مشکلات بسیاری برای ایران گردیده است. اما با حضور آمریکا امید می‌رفت که این مسئله حل گردد اما ما نه تنها شاهد کاهش تولید نبوده ایم بلکه تولید به چند برابر افزایش یافته است (فرجی راد، ۱۳۹۰: ص: ۱۹۷). مبارزه جدی با کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر به موازات توسعه اقتصادی به نحوی که باعث خروج مواد مخدر از گردونه اقتصادی کشور گردد، نجات بخش چنین کشوری خواهد بود. در حالی که نیل به چنین شرایطی نیازمند زمان طولانی است، به طور کلی مزیت نسبی افغانستان ایجاب می‌کند که روند تولید و صادرات مواد مخدر را در دستور کار قرار دهد. (اخوان، ۱۳۸۰: ۱۶).

مواد مخدر نیز در این میان نقش مهمی را در تحولات منطقه بازی می‌کند. نوع خاص این تجارت علاوه بر اینکه باعث رشد و توسعه اقتصادی نمی‌شود باعث بروز ناهنجاری‌های اجتماعی گسترده‌ای در دو کشور پاکستان و افغانستان می‌گردد. ظهور گروه‌های مسلح و تجارت غیر قانونی اسلحه و مواد افیونی، گسترش جنایت، از بین رفتن امنیت اجتماعی و فرصت‌های سرمایه‌گذاری و کاهش سطح بهداشت اجتماعی با گسترش پدیده اعتیاد از جمله دامنه‌های موثر

این مسئله می‌باشد.

تاکنون کشورهای منطقه به همراه ایران اقداماتی را در جهت از بین بردن این پدیده انجام داده‌اند اما به دلیل وجود بسترهای تشدید کننده این موضوع، همگی ناکام مانده و این در حالی است که تاکنون چندین سال متوالی است که ایران به عنوان کشور نمونه در مبارزه با مواد مخدر شناخته شده است. در کشوری مانند افغانستان حتی با حضور نیروهای آمریکایی نیز تولید مواد مخدر همچنان ادامه دارد و حتی در زمان طالبان هم که تقریباً قدرت مسلط در افغانستان بودند با وجود تعارضات مذهبی با این پدیده قادر به ریشه کنی آن نشدند. لذا به نظر می‌رسد که ریشه‌ها و بسترهایی در منطقه وجود دارد که مانع از تحقق برنامه‌های مبارزه با مواد مخدر گردیده و آن‌ها را با شکست مواجه می‌سازد.

ضعف شدید حاکمیت و عدم شکل‌گیری دولت-ملت یکی از علل مهم عدم موفقیت در حل معضل مواد مخدر است بطوریکه در این دولت‌های ضعیف، معمولاً برخی مسئولان حکومتی با جریان پر سود مواد مخدر همکاری می‌کنند و مانع نتیجه بخشی تلاش‌های بین‌المللی برای جایگزین نمودن کشت خشخاش می‌شوند. این مسئله مطابق نمودار زیر باعث ایجاد گردش باطلی می‌شود که عدم حاکمیت موجب گسترش مواد مخدر و تولید آن موجب ضعف حاکمیت دولت مرکزی می‌گردد.

ب: طالبان، مانعی در برابر دولت-ملت‌سازی

یکی دیگر از ویژگی‌های ژئوپلتیک جدید افغانستان تداوم حضور قدرت طالبان است و این مسئله در سفر آقای حامد کرزای به پاکستان و درخواست او برای مذاکره با طالبان قابل درک است. (سفر حامد کرزای به پاکستان و سخنرانی وی: ۲۰/۱۲/۱۳۸۸). امروز طالبان پس از ۹ سال نه تنها تضعیف نشده‌اند بلکه هم‌چنان توانمندی خود را حفظ نموده و اگر چه طالبان در ظاهر سرزمین افغانستان را از دست داده‌اند اما ما شاهد تداوم نفوذ آن‌ها در مناطق پشتون نشین مرزی افغانستان و پاکستان هستیم. در استراتژی جدید اوباما که عرصه جنگ را به دو حوزه جنگ کثیف (عراق) و جنگ خوب (افغانستان) تقسیم نموده بود (دهشیار، ۱۳۸۸: صص ۴-۱۳) گاه سخن از مذاکره با طالبان می‌شود که نشان دهنده ضعف و عدم امید به دست یابی به نتیجه مطلوب می‌باشد.

البته امید اوباما این است که با بیرون کردن طالبان از افغانستان و نگاه داشتن آن‌ها در داخل

مرزهای پاکستان با کمک ارتش و سرویس‌های مخفی این کشور بتواند به مقصود خود که نابودی القاعده است برسد. (Hanter, 2009: p53) عدم توان آمریکا در سرکوب طالبان و تداوم حضور آن‌ها در صحنه سیاسی افغانستان در ژئوپلیتیک جدید این کشور تبعاتی برای امنیت ملی ایران در پی داشت که تهدیداتی چون گسترش وهابیت، ضدیت با شیعه و تأکید بر طالبان میانه رو که توان ایجاد درگیری با ایران اسلامی را دارند شامل می‌شود. اکنون هزاران مدرسه علمیه در افغانستان و پاکستان طلابی را پرورش می‌دهند که برای تامین منافع ایدئولوژیک خود دست از جان شسته‌اند و این اندیشه نه فقط غرب بلکه گریبان بسیاری از کشورهای منطقه از جمله خود پاکستان و افغانستان که در دهه اخیر خواستگاه اصلی خلق چنین تفکری بوده‌اند را گرفته است و نمی‌توان برای مهار و از بین بردن آن که روز به روز به نقاط بیشتری از جمله خود اروپا و آمریکا سرایت می‌کند زمانی مشخص کرد.

باتوجه به مولفه‌های یاد شده می‌توان به این جمع بندی رسید که ساختار اجتماعی در افغانستان و ماهیت قدرت شکل بندی‌های ژئوپلیتیکی جدیدی را ایجاد خواهد کرد. قدرت سیاسی جدید در نظام بین‌الملل مبتنی بر نشانه‌های فرهنگی، اجتماعی، نژادی، قومی و هویتی است. با توجه به چنین مولفه‌هایی، استقرار نیروهای نظامی آمریکا و پیمان ناتو نمی‌تواند در کوتاه مدت ثبات و تعادل را به افغانستان برگرداند. به طور کلی فضای سیاسی و اجتماعی افغانستان به گونه‌ای است که عوامل و مولفه‌های هویتی-معنایی می‌تواند بر موضوعات و شاخص‌های امنیت ملی افغانستان و محیط همجوار آن تاثیرگذار باشد. ظهور مجدد طالبان را می‌توان انعکاس شرایط جدید و تاثیر آن بر شکل بندی‌های ژئوپلیتیک قدرت دانست. (مصلی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۹۵)

ج: رهبران محلی و جنگ سالاران مانعی در ایجاد دولت-ملت

خارج از کابل میان رهبران مستقل محلی که مهم‌ترینشان اسماعیل خان در هرات، عبدالله شیعه، دوستم و رقیبش عطا محمد در اطراف مزار شریف و گل اتکا در قندهار می‌باشند و نمایندگان دولت مرکزی تقسیم می‌شود.

بعضی از این رهبران محلی مسئولیت پذیرند اما اغلب آن‌ها همان جنگ طلبان قدیمی هستند که اعمالشان، به ویژه در رابطه با زنان راه را برای حکومت طالبان هموار نمود. در مناطق پشتون نشین جنوب و شرق افغانستان قدرت سیاسی هنوز بسیار متلاشی است. کرزای را اغلب یک ضد پشتون و نماینده پنج شیری و منافع آمریکایی می‌دانند. با توجه به نبود نیروی امنیتی

دولت مرکزی، این منطقه در پنجه قدرت ارتش‌های خصوصی و شبه نظامی قرار دارد. (سیاست‌های راهبردی امریکا، ۱۳۸۷:ص ۱۳۷)

در افغانستان امروز همواره دولت متمرکزی وجود داشته که با حکومت‌های قبیله‌ای و محلی در تنش بوده است. چالش اصلی قانون‌سازان، ایجاد چارچوبی است که بتواند این واقعیت را فراگیرد. در قانون اساسی همچنین باید نقش اسلام در کشور مشخص شود. (همان)

شاید مهم‌ترین مشکل در رابطه با جنگ سالاران این نکته باشد که برای بسیاری از آن‌ها هنوز مفهوم و ضرورت دولت-ملت قابل درک نیست و بر همین اساس درک درستی از ماهیت و نحوه عملکرد دولت مدرن در ذهن ندارند. به همین واسطه شاید برای نیل به افغانستانی برمبنای هویتی یک پارچه نیاز به عبور از نسل فعلی سران قبایل و جنگ سالاران داریم تا نسل‌های آینده با بینشی صحیح با مسائل رایج برخورد کنند که این نیز البته در بستری از شرایط مطلوب و سیستم آموزشی‌ای تاثیرگذار تحقق خواهد یافت.

دموکراسی و انتخابات در افغانستان

دولت‌سازی در قالب دموکراسی‌سازی در افغانستان، از آن رو بیشتر می‌تواند به عنوان یک ساختار معتبر توجه همگان را به خود جلب نماید که دموکراسی با توجه به اصولی که دارد، قادر به ایجاد شرایطی است که در پرتو آن، ناهماهنگی صداها و دیدگاه‌ها در افغانستان نه تنها مردود انگاشته نمی‌شود، بلکه تبدیل به یک ارزش شده و به عنوان احیاگر درجات اعتبار به حساب آید؛ زیرا در فضای چند صدایی طبیعی است صدایی می‌تواند جایگاه واقعی و ارزشمندی را کسب نماید که از بیشترین کارکرد و اعتبار نسبت به سایرین برخوردار باشد. به عبارت دیگر، تایک "غیریت‌سازی" در میان ارزش‌ها و نهادهای متکثر در نظر گرفته نشود، شاید زمینه اعتباربندی ساختار اجتماعی و دولتی نیز فراهم نشود. (فوکویاما، ۱۳۸۳:۱۶).

الف: انتخابات

افغانستان کنونی دارای قانون مدونی درباره انتخابات است که قانون عمومی انتخابات نامیده می‌شود. قانون انتخابات افغانستان با تکیه بر اصل ۳۳ قانون اساسی جدید، تدوین شده که در ۱۱ فصل و ۶۲ ماده تنظیم و توسط ریاست دولت توشیح گردیده و در همین زمان در مطبوعات رسمی کشور به چاپ رسیده است. این قانون تمام اقسام، مراحل و ابعاد انتخابات عمومی افغانستان را شامل می‌شود. البته این قانون در آینده باید به تأیید مجلس نیز برسد. قانون مذکور مشارکت عمومی و برابر مردم و رقابت سالم افراد را تضمین کرده است و در مواد گوناگون بر آن

پافشاری و تاکید دارد. (Bezhan, 2006 P:232)

در ماده ۲ قانون انتخابات آمده است: انتخابات از طریق رای آزاد عمومی، سری و مستقیم صورت می‌گیرد. در ماده ۵ نیز تاکید شده است: رای دهندگان در انتخابات، با اراده آزاد شرکت می‌نمایند. اعمال هر نوع محدودیت مستقیم یا غیرمستقیم بر رای دهندگان و نامزدها به خاطر زبان، مذهب، قوم، جنس، قبیله، محل سکونت و جایگاه اجتماعی ممنوع است.

با توجه به قانون انتخابات و نیز برگزاری عملی انتخابات گوناگون در افغانستان، به خوبی می‌توان اذعان کرد که دولت کنونی در این مراحل، عملکرد نسبتاً قابل قبولی از لحاظ معیارهای دموکراسی (مشارکت عمومی و رقابت سالم) داشته است.

نظام سیاسی افغانستان نوین هم در ابتدای شکل‌گیری خود، بر انتخابات تکیه داشت. اولین انتخابات برای لویه جرگه اضطراری به منظور تعیین و تأیید حکومت انتقالی و موقت و طراحی ساختار بعدی نظام‌سازی افغانستان صورت گرفت. این انتخابات پایه و اساس سایر انتخابات به حساب می‌آمد، از آن نظر که در اجلاس لویه جرگه اضطراری قرار گرفت.

در انتخابات ریاست جمهوری این کشور، برای اولین بار تعداد زیادی از نامزدهای احزاب مختلف (۲۳ مرد و ۱ زن) بدون هیچ ممنوعیت و یا فشار سیاسی توانستند شرکت کنند. در این انتخابات کرزای با کسب ۵۴٪ آرا از مجموع ۴۹۰۰ صندوق رای داخلی و ۲۲۰۰ صندوق خارج از کشور به ریاست جمهوری رسید. (www.election-afghanistan.org) مسئله مهم این بود که در این مرحله، چهار قوم بزرگ افغانستان، هر کدام یک نامزد معرفی کردند: عبدالرشید دوستم از قوم ازبک، محمد محقق برای اولین بار از قوم هزاره، حامد کرزای از قوم پشتون و یونس قانونی از قوم تاجیک. این مسئله بیانگر صف بندی آشکار، آزاد و رقابت مسالمت آمیز قومی در افغانستان بود؛ چیزی که تا این تاریخ اصلاً سابقه نداشت. میزان حضور اقوام و گروه‌های سیاسی نیز قابل قبول بود. گروه‌های مختلفی از سراسر افغانستان و مهاجران افغانستان در کشورهای خارجی فرصت حضور یافتند. (Goodson, 2005 P:31) و در نهایت ۳/۴۱٪ از جمعیت زنان افغان نیز در این انتخابات شرکت کردند که در جامعه سنتی افغانستان بسیار قابل توجه بود. (Afghan president Election, 2004 P:13)

سازمان ملل و خبرگزاری‌های خارجی و داخلی برگزاری انتخابات را آزاد، مسالمت‌آمیز و سالم ارزیابی کردند. البته پس از برگزاری انتخابات و پیش از اعلام نتایج، سایر نامزدها (۱۴ نامزد)، اعلام کردند که در انتخابات به نفع حامد کرزای تقلب صورت گرفته و این تقلب توسط

گروه‌های حامی و سهل‌انگاری سازمان ملل بوده است. اما پس از چندی و ظاهراً به دلیل مصلحت‌سنجی‌های سیاسی اعلام شد که نتایج اعلام شده مورد پذیرش سایر نامزدها نیز هست. با این وجود، نتایج انتخابات توسط کمیسیون مستقل انتخابات تأیید شد. در عین حال، کمیسیون مربوط اعلام کرد: شکایت سایر نامزدها را نیز بررسی خواهد نمود، اگر چه هیچ‌گونه بررسی بعدی نیز گزارش نشد.

در تمام طول انتخابات، رقابت کاندیداها و افراد، احزاب و اقوام به صورت آزاد و مسالمت‌آمیز صورت می‌گرفت، هرچند در برخی موارد رقابت عملاً نابرابر بود. مشارکت آزاد رای دهندگان هم تا حد قابل قبولی وجود داشت. آزادی تبلیغات انتخاباتی و اعلام دیدگاه‌ها و نظرات گروه‌های سیاسی و قومی هم مشاهده می‌شد. البته مشکلات خاصی نیز در خصوص مشارکت ناقص زنان، کوچی‌ها (عشایر)، مهاجران خارجی و برخی از تخرافات و دست‌اندازی‌های سیاسی وجود داشتند. این چیزی بود که در جامعه سنتی و قومی مثل افغانستان و حضور سنگین کشورهای خارجی قابل درک و تا حدی طبیعی می‌نماید. همان‌گونه که دخالت‌ها و تقلب‌های آشکار دولت و گروه‌های قومی در اعلام نتایج انتخابات هم در انتخابات لویه جرگه و هم ریاست جمهوری و به خصوص انتخابات مجلس امر غیرقابل انکار دوره‌ها بود.

ب: احزاب

حزب‌سازی در افغانستان پسا طالبان، آن هم در یک ساز و کار دموکراتیک و مبتنی بر الگوهای سیاسی با شاخص‌های مبتنی بر قدرت نرم قابل مطالعه می‌باشد. حزب‌سازی در شرایط جدید بر خلاف رویه حزبی در دوره جهاد با الگوهای غیرمیلیتاریستی و صرفاً در یک عرصه سیاسی جدا و بریده از فعالیت‌های نظامی محور، قابل بحث می‌باشند. حتی اگر حزبی در شرایط جدید، ابزارهای نظامی در اختیار داشته باشد، زمینه‌های فروپاشی خود را به دست خویش فراهم ساخته است. قانون احزاب در افغانستان فقط به احزاب اجازه فعالیت‌های سیاسی را می‌دهد که از هر نوع فعالیت‌های نظامی محور مصون بوده و دوری کند؛ در غیر این صورت از رسمیت افتاده و جواز فعالیت از آن‌ها گرفته می‌شود (سیمبر، ۱۳۸۵: ۹۸).

ج: آزادی بیان، حقوق بشر و حاکمیت قانون

نظام سیاسی افغانستان از این نظر، تاکنون مراحل چندی را طی کرده و اکنون در وضعیت نسبتاً رضایت‌بخشی به سر می‌برد. برای مثال، می‌توان گفت: در شرایط کنونی، قریب ۱۰۰ نشریه دولتی و مستقل در افغانستان فعالیت دارند. بسیاری از این نشریات مستقل و غیروابسته

به دولت هستند و با امکانات احزاب و گروه‌های فرهنگی و اجتماعی منتشر می‌شوند. مطبوعات افغانستان در بسیاری از اعمال خود، آزاد و مستقل هستند، به گونه‌ای که حتی تندترین مطالب را نسبت به دولت و گروه حاکم می‌توان در آن‌ها مشاهده کرد. البته نباید فراموش کرد که در مواردی نیز با استفاده از آزادی بی‌بند و بار کنونی علیه مقدسات هم استفاده سوء شده است. طبق بررسی سازمان ملل و سازمان‌های حقوق بشر (دیده بان حقوق بشر) آزادی بیان در افغانستان، از سوی دولت در حد مناسبی رعایت می‌شود. (Wilder, 2006 PP: 49-50)

بسیاری از آزادی‌های موجود نشأت گرفته از تضاد و تقابل احزاب و گروه‌های قومی است که در فضای سیاسی و فرهنگی افغانستان امری معمول و غیرقابل کنترل است. از این رو، می‌توان مدعی شد که میزان بسیاری از آزادی‌ها تابع فضای اجتماعی و سیاسی حاصل از رقابت با دوام اقوام است تا نتیجه فضای دموکراسی کنونی. قانون مطبوعات افغانستان نیز این آزادی‌ها را محترم شمرده و دایره قانونی مشخصی را برای آن به رسمیت شناخته است. بدون شک رعایت موازین دموکراتیک در بلند مدت افغانستان را قادر خواهد ساخت پروسه دولت-ملت سازی را طی نموده و در این میان مشکلات اقتصادی و اجتماعی دیرینه خود را حل نماید. چرا که سیستم دموکراتیک در بلند مدت از بین برنده تحکم و جزم اندیشی و از بین برنده فساد و بی‌عدالتی در جامعه است.

نتیجه‌گیری

مردم افغانستان که در یک پروسه ۳۰ ساله گرفتار جنگ و خون‌ریزی بودند و در برخی از مقاطع تاریخی نیز برادرکشی به وجه قالب کنش هویتی در برخورد با دیگر قومیت‌های حاضر در این کشور تاثیر بسیار مخربی بر روند دولت ملت سازی در افغانستان گذاشته است. جنگ به عنوان تعیین کننده غیرت در افکار افغان‌ها قومیت را به جای تفکر ملت نهادینه نمود و هم اکنون نیز افغانستان را باید گفت کشوری که از قبایل گوناگون ساخته شده است. در افغانستان همواره جامعه از دولت قوی‌تر بوده است و به همین دلیل این ستون تشکیل دهنده دولت-ملت هیچگاه نتوانسته کار ویژه‌های خود را در این جامعه سنتی ایفا کند. روندی که در آغاز قرن بیستم در ایران و ترکیه ایجاد شد هیچگاه در افغانستان نتوانست موفق گردد.

از طرف دیگر در شرایط کنونی امنیت به عنوان خواست همگانی در جامعه افغانستان است. گر چه همکاری‌های رهبران منطقه‌ای و نژادی نصفه و نیمه است اما همه آن‌ها حداقل در

حرف آماده قبول حکومت و رهبری کرزای هستند. مردم افغانستان از روند کند توسعه در این کشور خسته شده‌اند. علی‌رغم دستاوردهای مهم پس از سقوط طالبان انتظارات عمومی برآورده نشده است. پس از دو دهه جنگ و بی‌توجهی، راه‌های حمل و نقل که اغلب توسط آمریکا و شوروی در رقابت‌های جنگ سرد ساخته شده‌اند شرایط بدی دارند. چاله‌ها و موانع ایجاد شده در آن‌ها بازسازی و بازسازی اقتصادی آن‌ها را دشوار نموده است.

در این میان مسئولیت دولت و ملت افغانستان از دیگر بازیگران در صحنه افغانستان مهم‌تر می‌باشد. دولت افغانستان می‌بایست با جلوگیری از فساد و حل مشکلات مالی مردم و همچنین تامین امنیت درصدد ایجاد تعلق خاطر از طرف مردم نسبت به حکومت شود تا در آینده بحران مشروعیت و نفوذ در این دولت حل گردد. در جواب سوال این تحقیق همان‌گونه که در فرضیه آورده شده و مورد تأیید قرار می‌گردد روند شکل‌گیری دولت ملت در افغانستان آغاز شده اما به دلیل استقامت بدنه و جامعه افغانستان با مشکلات زیادی روبرو است که این پروسه را به روندی معیوب تبدیل نموده است و در این میان دموکراسی به عنوان شیوه‌ای از حکومت‌داری که مروج تساهل تسامح و همچنین بستر ساز توسعه و مبارزه با فساد است به پروسه دولت ملت سازی می‌تواند کمک نماید.

منابع

- آخوان، صفا (۱۳۸۰) تاریخ شفاهی افغانستان، انتشارات وزارت خارجه، تهران.
- بالمر، مارتین (۱۳۸۰) مطالعات قومی و نژادی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
- پرتو، افشین، (مهر و آبان ۱۳۸۸) پیمان پاریس داستان جدایی غم‌انگیز افغانستان از ایران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، تهران سال بیست و چهارم، شماره اول و دوم.
- دادس، کلاوس.. ژئوپلیتیک در جهان متغیر. ترجمه زهرا احمدی پور و عطاالله عبدی. تهران: بلاغ دانش. (۱۳۸۴).
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۸) به اراک اوپاما و جنگ حداکثری در افغانستان، نشریه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال بیست و چهارم، شماره اول و دوم، مهر و آبان.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۵) ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین‌الملل، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۰). مبانی علم سیاست، نشر نی تهران.
- عزتی؛ عزت اله؛ (۱۳۸۸) جزوه درسی ژئواستراتژی؛ واحد علوم و تحقیقات؛ تهران.
- فرجی راد، عبدالرضا، محمد در خور، سید هادی ساداتی، (بهار ۱۳۹۰). ژئوپلیتیک نوین افغانستان و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران، فصلنامه جغرافیای انسانی، سال سوم، شماره دوم، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار.

- فرجی راد، عبدالرضا (۱۳۸۹)، ژئوپلیتیک تروریسم، سخنرانی انجمن ژئوپلیتیک، تهران.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۳) من مخالف جنگ با عراق بودم، ترجمه عباس فتاح زاده، سایت عصر نو، فروردین. قانون اساسی جدید افغانستان مصوب ۱۴/۱۰/۱۳۸۲
- گزارش مرکز راهبردی سیاست‌های راهبردی آمریکا در افغانستان (۱۳۸۷) موسسه ابرار، تهران.
- مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. سمت، تهران.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۶). «جغرافیا و سیاست در دنیای واقعیت‌ها نگاهی کوتاه به پاره‌ای از مفاهیم جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک». اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۱۲۲ - ۱۲۱. تهران.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۸) فرهنگ اجتماعی و ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان.
- هایمن، آنتونی، (شهریور ۱۳۷۷) سرکوب سبانه در افغانستان، ترجمه مرضیه ساقیان، تهران، دفتر مطالعات بین‌الملل.
- واعظی، حمزه، (۱۳۸۱) افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، نشر عرفان، تهران.
- Bezhan, Faridulah, (June 2006), "Afghanistan's Parliamentary Elections: Towards the Path of Democracy, Conflict", Security and Development, vol.6,no.2.
- Bromly, Simon, (2007) "Connecting Central Eurasia to the Middle East in American foreign policy toward Afghanistan and Pakistan: 1979- present".
- Goodson, Larry (2003) "Afghanistan's long road to Reconstruction" journal of Democracy vol 14.
- Goodson, Larry (2005) "Bullets, Ballots and Poppies in Afghanistan", Journal of Democracy, vol . 16 no 1, Published by the Johns Hopkins University press.
- Hunter, E. Robert, (December and January 2009) "A New American Middle East Strategy", Survival. Vol. 50 Nom 6.
- IPRI, Afghan (November, 2004), Presidential Elections FACTFILE.